

در دو دهه‌ی گذشته، درباره‌ی توانایی انسان‌شناسی برای توسعه‌ی مرزهایش بسیار بحث شده است. آشکار است که انسان‌شناسی و انسان‌شناسان «بومی»، نقش کانونی در فرایند این بحث دارند. اما تاکنون، انسان‌شناسی که در جهان عرب شکل گرفته است، حتی وقتی که مستقیماً به منطقه (جهان عرب) می‌پردازد، در بهترین حالت، نفوذ بسیار محدودی در گفتمان دانشگاهی بین‌المللی داشته است. عوامل بسیاری به این پایین بودن سطح ارتباط و رشد کمک کرده‌اند. بخش عمده‌ی ماجرا به چگونگی روند توسعه و تکوین انسان‌شناسی به مثابه یک رشته و روابط بین جهان اول و سوم برمی‌گردد. این مسائل به نحو بصیرت‌بخش و عمیقی، تاکنون در زمینه‌ی خاورمیانه در آثار طلال اسد (۱۹۷۳)، ادوارد سعید (۱۹۷۹) و ترنر (۱۹۷۸) بررسی شده‌اند. موضوع مورد توجه من در این جا، عبارت است از «انسان‌شناسی اجتماعی - فرهنگی»^۲ که در درون جهان عرب شکل گرفته است. این بحث، مستلزم بررسی اولیه و گسترده‌ی توسعه‌ی دانشگاه‌ها و آموزش و علوم اجتماعی به طور کلی در کشورهای عربی است. حتی توصیف‌هایی که ارائه می‌شوند نیز جنبه‌ی کلی دارند؛ زیرا اطلاعات دقیقی درباره‌ی برنامه‌ی درسی و پژوهش در تمام کشورهای عربی که انسان‌شناسی در دانشگاه‌های آن‌ها عرضه می‌شود، در اختیار نداریم. البته این کمبود اطلاعات درباره‌ی رشته انسان‌شناسی، خود بخشی از ویژگی‌ها و وضعیت مورد مطالعه است. من در سراسر مقاله به طور گسترده به تجربه‌های خودم، به عنوان مشاهده‌گر فعال در وضعیت و ساختاری که از آن سخن می‌گوییم، رجوع می‌کنم.

جهان اسلام و دانشگاه‌های عربی

نوشته‌ی: سنتی شامی

ترجمه‌ی: دکتر نعمت‌الله فاضلی

دانشگاه‌هایی که در دهه‌های اخیر در جهان عرب توسعه یافته‌اند، دانشگاه‌هایی به سبک غربی هستند. البته این سخن به معنای آن نیست که اشکال اولیه و سنتی دانش و پژوهش عربی - اسلامی از بین رفته است؛ هرچند این سنت در بسیاری حوزه‌های معرفت به حاشیه رانده شده است [Al-Sayyed, 1981]. تعامل بین دو سنت اسلامی و غربی، در مطالعه‌ی تاریخ و میراث حقیقت، موضوع خاصی است.

اولین دانشگاه‌های سبک غربی در جهان عرب، در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰ در حال و هوای استعمار در مصر، لبنان و شمال آفریقا تأسیس شد. بسیاری از این دانشگاه‌ها، به وسیله‌ی مسیونی‌های مذهبی مدیریت می‌شدند و در خدمت نیازها و هدف‌های خاص آن‌ها بودند [Khalil, 1981; Zahlan, 1979]. این دانشگاه‌ها مقاصد گوناگونی داشتند و اغلب آن‌ها در مقوله‌ای متمایز از «دانشگاه‌های ملی» قرار می‌گیرند. این دانشگاه‌ها بعد از استقلال کشورهای عرب به وجود آمدند و در ارتباط با جامعه و دولت عرب بودند [Khalili, 1981]. توسعه‌ی آموزش در جهان عرب،

ساختار آموزش در دانشگاه‌های کشورهای عربی اگرچه هر دانشگاهی ضرورتاً مشروط و محدود به بستر یا شرایط خاص سیاسی - اجتماعی اش است، اما عوامل یا نیروهای معینی وجود دارند که در تمام دانشگاه‌های جهان عرب تأثیر می‌گذارند. از دهه‌ی ۱۹۵۰ به بعد، گسترش و افزایش بسیار عظیمی در آموزش عالی جهان عرب به وجود آمده است؛ اگرچه میزان این افزایش در کشورهای متفاوت نابرابر و بسیار متنوع بوده است. مطالعه‌ای که در ۱۹۷۹ منتشر شد، پیش‌بینی می‌کرد که تا پایان قرن بیستم، ۱۲ میلیون نفر، از ۵۰ دانشگاه عربی فارغ‌التحصیل خواهند شد؛ به علاوه، سالیانه دو هزار عرب دانش‌آموخته‌ی دکترا در کشورهای دیگر خواهیم داشت [Zahlan, 1979].

دانشگاه‌ها در منطقه‌ی جهان عرب تاریخ جالبی دارند.^۳ سنت عربی - اسلامی، دارای میراث غنی در زمینه‌ی تحصیلات عالی و آموزش تخصصی است. قدیمی‌ترین دانشگاه جهان عربی، «الازهر» قاهره است که در سال ۹۷۰ بعد از میلاد تأسیس شد. اما

به عنوان راهی برای استقلال و توسعه دیده می‌شد و دانشگاه‌های ملی که در دهه‌ی ۱۹۵۰ تأسیس شدند، آموزش برای توده‌های مردم را میسر کردند. بهترین مثال در این زمینه، مصر دوره‌ی جمال عبدالناصر است. در این دوره، آموزش رایگان برای همه‌ی مردم، و داشتن موقعیت شغلی دولتی برای تمام دانش‌آموختگان، وعده داده شد. تحصیلات دانشگاهی بخش جدایی‌ناپذیر توسعه‌ی بخش عمومی و به خصوص نظام اداری شناخته می‌شد.

از این رو، نوعی مسئولیت و بار مضاعف به دوش دولت می‌گذاشت. تأکید آموزش عالی بر علوم پایه، علوم کاربردی و رشته‌های پزشکی، مهندسی و کشاورزی بود [Zahlan, 1979].

توسعه‌های اقتصادی که دهه‌های بعد در منطقه رخ داد، باعث تأکید بیشتر بر آموزش عالی شد. کشورهای عرب دارای موقعیت راهبردی مانند لبنان، بخش خدمات اقتصاد را از طریق به خدمت گرفتن دانش‌آموختگان در مدیریت بانک‌ها، شرکت‌های تجاری، هتل‌ها و مانند این‌ها، توسعه بخشیدند. کشورهای عرب دارای منابع کم و فقیر مانند اردن، به تربیت نیروی کار ماهر برای کشورهای نفت‌خیز ثروتمند پرداختند و از طریق پول‌هایی که این مهاجران به کشورشان می‌فرستادند و پیوندهای مهم اقتصادی و سیاسی که ایجاد می‌کردند، مستقیماً بهره‌مند می‌شدند. کشورهای نفت‌خیز ثروتمند نیز به نحو عمده‌ای به نیروی انسانی ماهر و متخصصان غیربومی (عرب و غیرعرب) وابسته شدند. از این رو، به تربیت نیروی متخصص مدیریتی و فنی در مسیر منافع ملی‌شان پرداختند [Zahlan, 1979]. کشورهای تولیدکننده نفت مانند کویت که درصد تنوع بخشی به منابع اقتصادی‌شان بودند، تربیت نیروی انسانی متخصص را جدی‌تر دنبال کردند. این عوامل بر شکل‌گیری دانشگاه‌هایی که هدف اصلی آن‌ها تربیت نیروی انسانی متخصص برای بخش‌های اقتصادی منطقه بود، بسیار تأثیر گذاشت. پژوهش نسبت به آموزش فارغ‌التحصیلان، جایگاه ثانویه پیدا کرد. تنها دانشگاه‌های خصوصی و دارای بنیاد غربی تا حدودی متفاوت بودند. در کل، دانشگاه عربی نوعاً ملی است، یعنی به عنوان نهادی عمومی برای «تأمین نیازهای ملی» طراحی شده است [Najjar, 1981].

برخلاف ادعاهای آرمانی، آموزش دانشگاهی برای تربیت روشن‌فکران و دانشمندانی که بتوانند خود را با شرایط متغیر بازار و جامعه وفق دهند، نبود. بلکه هدف آموزش دانشگاهی در جهان عرب، تربیت نیروی متخصصی بود که بتواند، نیازهای معینی را پاسخ دهد. نظامی که اکثر دانشگاه‌های عربی، دانشجویان را به رشته‌های تخصصی براساس نمرات دوره‌ی متوسطه‌شان می‌فرستد، مبتنی بر نوع برداشت خاص از آموزش است. به دلیل وجود تقاضای زیاد در کشورهای مولد نفت برای نیروی انسانی، و تغییر مدام فرصت‌های

شغلی، هر مدرک دانشگاهی، برای دارنده‌ی آن یک شغل می‌آورد. این شغل نیز غالباً یا همیشه کاملاً بدون ارتباط با حوزه‌ی تخصصی دانش‌آموخته بود: مهندسان در حوزه‌ی تجارت، دانش‌آموختگان رشته‌های بازرگانی به عنوان معلم، و معلمان به عنوان نیروهای روحانی و وعاظ.

در این شرایط، اولویت‌های دانشگاه‌ها روشن است. فعالیت‌های پژوهشی، در برابر آموزش و تدریس، موقعیت فرعی و نازلی دارند و پژوهش‌های عملی (معطوف به نیازهای اداری و فوری) در اولویت هستند. همان‌طور که نجار ذکر می‌کند: «ضرورت‌های توسعه... ایجاد می‌کنند که تدریس و خدمات عمومی نسبت به پژوهش اولویت داشته باشند... رشته‌های علوم طبیعی بر رشته‌های دیگر برتری یابند، و آموزش‌های فنی و حرفه‌ای و پژوهش کاربردی بر پژوهش‌های نظری غلبه محض پیدا کنند» [Najjar, 1981: 148]. مطالعه‌ی پیمایشی زهلان نشان می‌دهد که تحقیقات منتشر شده در ۳۰ سال گذشته در جهان عرب، مبتنی بر یافتن راه‌حل‌های فوری برای مسائل فنی و فناورانه، ناشی از چالش‌های توسعه بوده‌اند. [Zahlan, 1979]. او نشان می‌دهد که در جهان عرب، علم همواره در مقابل فناوری و توسعه، کم‌اهمیت بوده و مقامات این کشورها علی‌رغم این که اجازه نداده‌اند، علم و پژوهش بنیادی و تفکر نظری در دانشگاه‌هایشان رشد کنند، و به رغم موانع متعدد حقوقی و سیاست‌گذاری‌هایی که برای جلوگیری از رشد اندیشه‌ی نظری در دانشگاه‌ها ایجاد کرده‌اند، اما همواره دانشگاه‌ها و دانشمندان را، به برج عاج‌نشین و دوری از جامعه متهم کرده‌اند.

علوم اجتماعی در دانشگاه‌های کشورهای عرب

انسان‌شناسی در دانشگاه‌های عربی تقریباً همیشه بخشی از علوم اجتماعی بوده است و غالباً در دپارتمان‌های جامعه‌شناسی در دانشکده‌ی هنرها قرار داشته است. با وجود تأکید بر علم و فناوری در این کشورها، علوم اجتماعی از نظر تعداد دانشجویان و وضعیت دپارتمان‌های آموزشی، به خصوص در سطح کارشناسی، وضعیت خوبی دارد. دپارتمان‌های علوم اجتماعی، عمدتاً برای جذب دانشجویانی که اقبالشان چندان هم بلند نبوده است که به رشته‌های حرفه‌ای دیگر، مانند پزشکی و مهندسی راه یابند، درست شده‌اند. این دپارتمان‌ها هزینه‌ی کمی دارند، زیرا رشته‌های علوم اجتماعی به آزمایشگاه و تأسیسات دیگر نیاز ندارند و چون براساس آموزش سخن‌رانی استوارند، در هر کلاس، جمعیت انبوه مستمعین می‌توانند، حضور یابند. گسترش گروه‌های آموزشی علوم اجتماعی به نقش دیگری که این رشته‌ها در جامعه‌ی عرب ایفا می‌کنند نیز، مربوط است: این رشته‌ها از نظر سیاسی نقش نیروی کنترل‌کننده،

بازدارنده و حتی محافظه کار دارند [Hijazi, 1986]. جذب و سرگرم ساختن تعداد کثیر جمعیت جوان در شرایطی که جمعیت به نحو شتابان افزایش می یابد و نرخ بی کاری هر روز رشد می کند، وظیفه ی سنگین و مهم رشته های علوم اجتماعی در جهان عرب است. به علاوه و مهم تر این که رشته های علوم اجتماعی در کشورهای عربی، به کاهش تعارضات و پراکندن آن ها از طریق آگاه ساختن جوانان از جریان های در حال شکل گیری و تحولات جامعه و عرضه ی این تحولات و روندها به دانشجویان به گونه ای که چندان با میراث، هویت و جامعه ی عرب امروز در تعارض نباشند و جوانان پذیرای نظام های سیاسی شان باشند، می پردازند [Najjar, 1981: 147]. دولت های عرب، با مشاهده ی این که رشته های علوم اجتماعی از نظر اقتصادی هزینه ی ناچیز برای آن ها دارد، ولی جوانان بی کار و کم استعداد را سرگرم و در عین حال اندیشه ی آن ها را مطابق امیال سیاسی حکومت ها، سامان می دهد، هر روز بیشتر به توسعه ی این رشته ها رغبت نشان داده اند.

علوم اجتماعی زمانی منزلت یافت که دریافت، همه ی مسائل و بیماری های جامعه، ناشی از عقب ماندگی فناورانه نیست. این رشته ها درصدد کسب منزلت از راه عرضه ی خود به مثابه رشته های حل کننده مسائل مشابه علوم طبیعی بودند. طبیعتاً با این تلقی از علم اجتماعی، علم اقتصاد زود رشد کرد، اما جامعه شناسی در مرحله ی دوم قرار گرفت. تا این زمان، دانش آموختگان جامعه شناسی، به ندرت در رشته های خود شغلی پیدا می کردند، و غالباً به تدریس و امور دفتری رو می آوردند، و یا کلاً آموزش های دیگری می دیدند و به مشاغل آزاد می پرداختند.

تمام مشکلاتی که در زمینه ی پژوهش های علوم طبیعی در دانشگاه های عربی وجود دارند، به نحو مضاعف و چند برابر، برای رشته های علوم اجتماعی صادق هستند. تنها راه توجیه وجود علوم و پژوهش های اجتماعی که غالباً مقامات دولتی آن ها را پدیده هایی لوکس می شناسند، این است که مطالعات اجتماعی در خدمت حل مسائل اجتماعی قرار گیرد. در نتیجه، علوم انسانی و مطالعات اجتماعی، به مثابه «فناوری انسانی» دیده می شود که سعی می کند، تکنیک ها و ابزارهای کنترل اجتماعی را بهبود بخشد [Qaunush, 1981: 227]. در این فضای فکری و حال و هوا، جامعه شناسی در کشورهای عربی مطرح شد تا به مطالعه ی بزهکاران، معلولان، فقرا، مهاجرت روستایی و امثال این ها پردازد. این پژوهش های اجتماعی، در نهادها و مؤسسات ملی، مانند «مرکز ملی تحقیقات جرم شناسانه و جامعه شناسانه» در قاهره که در دهه ی ۱۹۵۰ تأسیس شد، به نحو ملموس و عینی دیده می شود.

البته گاهی این مؤسسات ملی، فرصت هایی برای تعامل محققان

علوم اجتماعی و برگزاری کنفرانس ها و کارگاه ها ایجاد می کنند، اما غالباً، برونداد و محصولات این کنفرانس ها و کارگاه ها به نحو تنگ نظرانه ای، فایده گرایانه و ابزاری اند [Ali, 1986]. به علاوه، در این کنفرانس ها و نشست ها، غالباً موضوعات و مسائل را کاملاً به صورت غیر انتقادی، غیرتاریخی و به شیوه ای کمی و آماری مطرح می سازند. این شیوه بحث برای نظام های غیردموکراتیک بسیار جذاب است، زیرا به این حکومت ها وجهه ای ظاهراً علمی و دانشگاهی می دهد و در عین حال، مشکلی هم برای حکومت ایجاد نمی کند. کارکرد روش اصلی روش های آماری در کشورهای عربی، جلوگیری از اندیشه ی انتقادی و تفکر تحلیلی بوده است. این موضوع، به نحو ناخودآگاه باعث استقبال مقامات عرب برای گسترش علوم اجتماعی کمی گرا شده است [Hijazi, 1986].

«جامعه شناسی اصلاح گر»، بالحن و آهنگ دورکیمی اش که البته ریشه در سنت غربی دارد، در سال های اخیر مورد توجه مؤسسات و نهادهای بین المللی قرار گرفته است. آژانس های بین المللی، گاه برای طرح های مورد حمایت خود، ارزیابی های کمی هم می طلب اند. در برخی طرح ها نیز، محققان محلی را استخدام می کنند؛ اگر چه مشارکت محققان محلی کاملاً محدود و مشروط به شرایطی است.

در نتیجه ی عوامل مذکور، اکنون عده ی زیادی از محققان علوم اجتماعی درگیر طرح های توسعه اند که بودجه های زیادی دارند. پرداختن به این گونه طرح ها، فی نفسه کار بد یا مضر نیست، اما این واقعیت را که پژوهش های قراردادی مهم ترین نوع فعالیت پژوهشی استادان و محققان دانشگاهی شده اند، باید به مثابه امری مختل کننده و مخرب تلقی کرد. اغلب مراکز پژوهشی دانشگاهی نیز، درگیر این نوع تحقیقات سفارشی و قراردادی شده اند. حال، استاد دانشگاه که به کار گل و بی حاصل تحقیقات سفارشی مشغول است، جانشین روشنفکر برج عاج نشین سابق شده است. البته، این پژوهش ها علاوه بر درآمد، می توانند موقعیت اداری و سیاسی نیز برای استادان ایجاد کنند. به خصوص در باره ی دانشگاه هایی که در پایتخت ها هستند، موقعیت استادی برای کسب موقعیت سیاسی دولتی نیز مناسب است. در «اردن» در دانشگاه ها به این استادان می گویند: «استاذ موستاویزیر»؛ یعنی استادی که در انتظار وزارت است.

نمی توان گفت که دانشگاه باید تنها عامل تعیین کننده ی پژوهش باشد. دو نهاد دیگر در این زمینه نقش مهمی ایفا می کنند: نخست تشکیلاتی که بودجه ی تحقیقات را می پردازد، و دوم ساختارهایی که به توسعه ی تحقیقات می پردازند و از آن حمایت می کنند، و مهم تر از آن، از طریق مهیا ساختن مجاری ارتباط، به ساختن بستر مناسب برای توسعه ی «اجتماع علمی» می پردازند. این نوع نهادها در دانشگاه های جهان عرب وجود ندارند [Hijazi, 1986; Qaunush, 1981].

تنها یک نمونه از این گونه نهادها وجود دارد: «انجمن جامعه‌شناسان عرب» که آن هم به تازگی در تونس تأسیس شده است. این انجمن، تاکنون موفق بوده است؛ اگرچه نمونه‌ی این گونه انجمن‌ها در گذشته به سرانجام نرسیدند. چند مؤسسه هم وجود دارند که برگزاری همایش‌ها و حمایت از انتشارات را انجام می‌دهند. بودجه‌ی تحقیقات بسیار محدود و وابسته به دولت است که یا مستقیماً یا از طریق دانشگاه‌ها تأمین می‌شود. اگرچه زهران، ۳۰۰ مرکز پژوهشی در جهان عرب را نام می‌برد، اما تعداد بسیار کمی از آن‌ها از تحقیقات علوم اجتماعی حمایت می‌کنند. البته این مؤسسات، از کنفرانس‌ها و نشست‌هایی که محققان علوم اجتماعی نیز در آن‌ها شرکت دارند، حمایت می‌کنند. این امر به بهبود تعاملات و ارتباطات میان محققان علوم اجتماعی انجامیده است. هم‌چنین، این امر موجب شده است که بخش قابل توجهی از نوشته‌های محققان علوم اجتماعی برای این نوع همایش‌ها و کارگاه‌ها تولید شوند که عمدتاً مبتنی بر سیاست‌گذاری و کمک به امور اجرایی و اداری، و تصمیم‌گیران و مدیران هستند. مجدداً یادآور می‌شویم، این موضوع، یعنی پژوهش بر سیاست‌گذاری، بی‌ارزش نیست، اما وقتی همه چیز به سمت این نوع مطالعات سوق پیدا می‌کند، رشته‌های علوم اجتماعی، از نقطه‌ی تعادل رشته‌ای خارج می‌شوند.

انسان‌شناسی در دانشگاه‌های جهان عرب

انسان‌شناسی عمدتاً در سطح کارشناسی در دانشگاه‌های عربی تدریس می‌شود. در شمال آفریقا، به ندرت انسان‌شناسی ارائه می‌شود؛ البته در این کشورها ممکن است، سنت انسان‌شناسی را بتوان در جامعه‌شناسی یا حتی اقتصاد و علوم سیاسی یافت. گروه‌های ارائه‌کننده‌ی دوره‌های ارشد و دکترای انسان‌شناسی در جهان عرب اندک‌اند. این امر موجب محدود بودن پژوهش در این رشته در این کشورهاست. گروه‌های آموزشی کارشناسی، انجام تحقیقات میدانی را در برنامه‌ی آموزشی خود ندارند. آموزش درس‌های روش‌های میدانی، معمولاً به صورت سخن‌رانی و بدون کار عملی میدانی است و دانشجویان غالباً به روش‌های پیمایش می‌پردازند.

از چند استثنا که بگذریم، کیفیت تدریس در گروه‌های آموزشی انسان‌شناسی جهان عرب، پایین و به ندرت نوآورانه و تعداد دانشجویان بسیار زیاد است. کتاب‌های درسی مورد استفاده در تدریس انسان‌شناسی، به ندرت بر روش میدانی تحقیق تأکید دارند و عمدتاً به مفاهیم، ترمینولوژی و نظریه‌های عمومی فرهنگ و تحول اجتماعی می‌پردازند. مفاهیم و نظریه‌ها غالباً به صورت انتزاعی و بدون تلاش برای پیوند دادن آن‌ها با جامعه مطرح می‌شوند. بررسی‌ها نشان می‌دهند که کتاب‌های درسی انسان‌شناسی سه دسته‌اند:

۱. ترجمه‌ی کتاب‌ها و متون شناخته شده، مانند آثار رالف لیتون، کلاید کلاکسون، بیلز و هویجر؛ ۲. متونی که اولین نسل انسان‌شناسان عرب که در دانشگاه‌های اروپایی در سنت ساختارگرایی کارکردی تحصیل کرده‌اند، نوشته‌اند. این متون معمولاً تأکیدی بر مطالعه‌ی میدانی ندارند. ۳. متونی که بر تحقیق میدانی تأکید می‌کنند، اما بر رهیافت تطبیقی توجه کمی دارند و تأکید آن‌ها بر شناخت انتزاعی نهادهاست [Mundy, 1984]. از سال ۱۹۸۴ که این تحقیق انجام شده است، تاکنون تنها کتاب انسان‌شناسی لوسی مایر و هم‌چنین، یک کتاب پایه در زمینه‌ی تاریخ انسان‌شناسی همراه با بحثی درباره‌ی ربط انسان‌شناسی در کشورهای جهان سوم، اثر فهیم [Fahim, 1986] به منابع افزوده شده است.

علاوه بر منابع درسی انسان‌شناسی عمومی به زبان عربی، کثیری از متون تخصصی رشته‌ی انسان‌شناسی نیز به زبان عربی با عناوینی مانند «مقدمه‌ای بر جامعه‌ی صحرائین»، «مقدمه‌ای بر انسان‌شناسی شهری»، «مقدمه‌ای بر تغییر فرهنگی» و مانند این‌ها موجود است. این کتاب‌های مقدمه، نشان‌دهنده‌ی نتایج تأثیر غلبه‌ی آموزش بر فضای رشته، و هم‌چنین نشان‌دهنده‌ی آن است که استادان دانشگاه وقت و امکان اندکی برای انجام تحقیق اصیل و دست اول و مطالعات میدانی دارند. به علاوه، این موضوع گواه آن است که استادان، حقوق کافی دریافت نمی‌کنند. در برخی دانشگاه‌ها، استادان ملزم به نوشتن کتاب درسی برای هر درسی که ارائه می‌کنند، هستند. این کتاب‌ها توسط دانشگاه منتشر و فروخته می‌شوند. این رویه، ممکن است به عربی شدن متون کمک کند که بدون تردید هدف ارزشمندی است و غالباً هم بر آن تأکید می‌شود [Arkoun, 1986]. اما در کل، نتایج کار کیفیت مورد نیاز را ندارد و به توسعه‌ی هیچ آموزشی نمی‌انجامد.

همان‌طور که مانندی^۴ (۱۹۸۴) توضیح می‌دهد، کمبود «مونوگرافی» یا «تک‌نگاری» به زبان عربی، و به خصوص درباره‌ی جوامع دیگر، بر تأثیر مخرب کمبود کتاب‌های درسی مناسب روی آموزش می‌افزاید. گرچه تاکنون تعدادی از آثار انسان‌شناختی به عربی ترجمه شده‌اند، ولی این ترجمه‌ها در یک رویه و روند نظام‌یافته صورت نگرفته‌اند و عمدتاً تنها به آثار معرفت‌شناختی محدود می‌شوند. برای مثال، آثار کلود لوی اشتراوس به طور گسترده‌ای ترجمه شده‌اند، اما این امر عمدتاً ناشی از جریان ساختارگرایی در نقد ادبی عربی است تا علاقه به انسان‌شناسی.^۵ در نتیجه‌ی کمبود تک‌نگاری‌ها و تحقیقات میدانی و اصیل، دانشجویان با نمونه‌های تحلیل‌های انسان‌شناختی مبتنی بر مطالعه‌ی میدانی آشنایی پیدا نمی‌کنند. از آن‌جا که دانشجویان به فراگیری کامل زبان‌های خارجی ترغیب نمی‌شوند، دانش آن‌ها به همان متون محلی به زبان عربی محدود می‌شود.

علوم اجتماعی زمانی منزلت یافت که دریافت، همه‌ی مسائل و بیماری‌های جامعه، ناشی از عقب‌ماندگی فناوریانه نیست. این رشته‌ها درصد کسب منزلت از راه عرضه‌ی خود به مثابه رشته‌های حل‌کننده مسائل مشابه علوم طبیعی بودند

است با رقابت‌های فرادانشگاهی و موضوعات غیر ایدئولوژیک مرتبط باشد، برای نپذیرفتن تأسیس این رشته دلیل آورده شده است: تأسیس چنین رشته و تخصصی ممکن است میراث و هویت ملی ما را تهدید کند.

رشته‌های دیگر علوم اجتماعی نیز در جهان عرب از این نوع اتهامات معاف نیستند. اغلب آن‌ها درگیر این بحث آزار دهنده‌اند که مفاهیم و پارادایم‌های غیربومی و غربی را به کار می‌برند. با این حال، محققان این رشته به اندازه‌ی انسان‌شناسان اسیر و گرفتار ایدئولوژی‌های سیاسی جهان عرب نیستند. مشکل مذکور ریشه در این واقعیت دارد که انسان‌شناسی با شرق‌شناسی یکی دانسته شده است. برای مثال، لاروی (۱۹۷۶) رهیافت ون‌گرونبوم را در مطالعه‌ی فرهنگ اسلامی شدیداً نقد می‌کند. در واقعیت، انسان‌شناسی و شرق‌شناسی روابط بسیار پیچیده‌ای داشته‌اند. در حالی که گزارش لین از زندگی مصری‌ها (۱۸۳۶) و مطالعه‌ی رابرتسون اسمیت درباره‌ی خویشاوندی و ازدواج مصری‌ها (۱۹۰۳)، به نحو روشن انسان‌شناسانه هستند و این موضوعات در شرق‌شناسی مطرح نبوده‌اند. لین به تألیف فرهنگ لغات عربی باستان می‌پرداخت، حال آن‌که تفسیرهای فقه‌الغروی و متنی کار اصلی شرق‌شناسی را تشکیل می‌داد [Said, 1979].

همان‌طور که طلال اسد (۱۹۷۳) نشان داده است، انسان‌شناسی کارکردگرا در شمال آفریقا و شرق‌شناسی در خاورمیانه، در بنیاد از نظر فهم جامعه و فرهنگ با یکدیگر متفاوت بودند. شرق‌شناسی به مثابه یک نهاد و یک «اجتماع صنفی» [Said, 1979: 246]، انحصار مطالعه‌ی خاورمیانه را داشت. انسان‌شناسان با توجه به عدم شناختشان از «ماهیت اسلامی» جامعه، سر تسلیم در مقابل دانش شرق‌شناسان فرو آوردند و به توصیف ساختارها و سنت‌های محلی اکتفا کردند [Glavanis and Glavanis, 1986]. این وضعیت برای مدتی طولانی، تا وقتی که انسان‌شناسی به جوامع جنوب شرقی آسیا و آفریقا راه یافت، تداوم پیدا کرد.

کمبود پژوهش‌های انسان‌شناختی برجسته در جهان عرب تا همین اواخر به این معنا بود که انسان‌شناسی جهان عرب سهم کمی در کل بدنه‌ی نظری‌ی انسان‌شناختی دارد و این که انسان‌شناسی در جهان عرب مطلب چندانی در اختیار ندارد تا بر آن بنیان گذاشته شود یا در مقابل آن

دانشگاه‌های اسکندریه و قاهره در مصر، دانشگاه خارطوم در سودان، دانشگاه یارموک در اردن و دانشگاه‌های آمریکایی در بیروت و در قاهره، تنها دانشگاه‌هایی هستند که در دوره‌ی کارشناسی ارشد رشته‌ی انسان‌شناسی را ارائه می‌کنند. دانشگاه اسکندریه تنها دانشگاهی است که دکترای انسان‌شناسی دارد. دانش‌آموختگان این دانشگاه، در دانشگاه‌های جهان عرب انسان‌شناسی تدریس می‌کنند. در واقع، مؤلفان کتاب‌های انسان‌شناسی به زبان عربی از استادان و دانش‌آموختگان دانشگاه اسکندریه هستند. گروه آموزشی انسان‌شناسی دانشگاه اسکندریه را احمد ابوزید، از دانشجویان «اوانس پریچارد» تأسیس کرد. رادکلیف براون مدت کوتاهی در این دپارتمان تدریس کرد. دانشجویان این دانشگاه براساس رهیافت کارکردگرایی ساختی، رساله‌هایشان را می‌نویسند و تحقیقاتشان را انجام می‌دهند؛ اگرچه مکتب کارکردگرایی ساختی به واقع در این دانشگاه تخریب شده است.

ارتباطات و تعاملات بسیار ناچیزی بین دپارتمان‌های انسان‌شناسی که ذکر شد و دانشکده‌های آن‌ها وجود دارد که این امر تا حدودی ناشی از وضعیت ناپایدار ناشی از جنگ داخلی لبنان و هم‌چنین مشکلات سیاسی و اقتصادی سودان است. به علاوه، باید این نکته را بیان کنیم که به رغم استانداردهای بالای آموزش در دو دانشگاه آمریکایی در بیروت و قاهره، سهم این دانشگاه‌ها در توسعه‌ی انسان‌شناسی در جهان عرب (نه انسان‌شناسی جهان عرب) بسیار محدود است. این امر به دلیل عدم به‌کارگیری زبان عربی در این دانشگاه‌ها به عنوان رسانه‌ی آموزش و نگارش، و هم‌چنین ناشی از محدود بودن دانشجویان این دانشگاه‌ها به تعداد بسیار اندک نخبگان است. دانش‌آموختگان این دانشگاه‌ها، اگرچه غالباً آثار باکیفیت بالا تولید می‌کنند، اما در دانشگاه‌های ملی کشورشان به تدریس مشغول نمی‌شوند و به جای آن، به کار در زمینه‌ی مشاوره به عنوان محققان مستقل و آزاد می‌پردازند یا به دانشگاه‌های غرب می‌روند.

علاوه بر محدودیت‌ها و کمبودهایی که انسان‌شناسی مانند رشته‌های مشابه آن دارد، این رشته یک مشکل کاملاً مختص به خود نیز دارد. این مشکل شناخته شدن آن به عنوان علم استعماری است. این موضوع در کشورهای آفریقایی شمالی کاملاً واضح است. کشورهای مذکور از پیوند بین انسان‌شناسی و مدیریت استعمار فرانسه در این جوامع شدیداً آسیب دیده‌اند. در هر حال، در دیگر کشورهای عربی نیز، انسان‌شناسی بر مبنای دلایل ایدئولوژیک رد شده است [Arkoun, 1986]. اخیراً، چهار سال تلاش برای تأسیس رشته‌ی انسان‌شناسی در یکی از کشورهای عرب خلیج فارس عاقبت ناکام ماند. در حالی که دلایل این امر ممکن

واکنش نشان دهد. این امر واکنش دوم در انسان‌شناسی در جهان عرب را بیان می‌کند؛ یعنی رد جامعه‌ی بدوی. بحث این است که گفته می‌شود، جامعه‌شناسی برای مثال می‌تواند به صورت دانش عربی درآید، زیرا جامعه‌ی عرب را به مثابه موضوع خود می‌تواند برگزیند. اما انسان‌شناسی نمی‌تواند عربی شود، زیرا جامعه‌ی عرب بدوی نیست. چون جامعه‌ی عرب این نام (بدوی) را نمی‌پذیرد، پس باید رشته را طرد کرد. به علاوه، از آن‌جا که ملیت و هویت عرب نه از فرهنگ قومی آن، بلکه از میراث و تاریخ اسلامی‌اش برمی‌خیزد، مطالعه‌ی فرهنگ قومی آن را نمی‌توان جدی گرفت. در واقع، این مطالعه به کم‌ارزش کردن و پایین آوردن انسجام و کلیت فرهنگ عربی، از طریق پرداختن و توجه به تنوعات رفتاری و اعتقادی در سطح محلی منجر می‌شود. کافی است به این مثال توجه کنیم که یک ناشر بزرگ کتاب‌های علوم اجتماعی، با این استدلال از انتشار یک تک‌نگاری که به ساخت خانواده‌ها در یک اجتماع شهری می‌پرداخت، اجتناب کرد که به اتحاد و یکپارچگی هویت عربی لطمه می‌زند.

در نتیجه، اکثر انسان‌شناسان عرب به تدریس ناباور و بی‌حاصل اصول و مبانی رشته‌ی انسان‌شناسی، بدون انجام هرگونه ممارست در زمینه‌ی مطالعه‌ی میدانی که اصل بنیادین و رکن رکن این رشته است، می‌پردازند. در حالی که جامعه‌شناسان غرب «تجربه‌گرایی افراطی» حاکم بر رشته‌شان را شدیداً نقد می‌کنند [Hijazi, 1986: 20]. انسان‌شناسان عرب کار تجربی ندارند که آن را نقد کنند. این عبارت جالب است که: «جامعه‌شناسان بسیاری راه‌حلی جادویی برای تمام مشکلات کار میدانی یافته‌اند... از راه‌گریز به نظریه‌پردازی‌های انسان‌شناختی و روان‌شناختی» [Al-Sayyed, 1985: 11-12]. از دیدگاه نگارنده، انسان‌شناسی در جهان عرب عمدتاً به «مطالعه‌ی در صندلی راحتی»^۵ (مطالعه‌ی غیرمیدانی) «ذهن عرب» و «جوهر فرهنگی» آن می‌پردازد. چنین فهم نادرستی از ماهیت انسان‌شناسی، با مشاهده‌ی تحقیقات غالباً سطحی انسان‌شناسان عرب جای تعجب ندارد. گروه‌هایی که این انسان‌شناسان به مطالعه‌ی آن‌ها می‌پردازند، گروه‌های حاشیه‌ای هستند، شامل نایبیان^۶، کولی‌ها در مصر، دیکاها در سودان، ترکمن‌ها در سوریه، و گروه معدود صحرائشینیان در لبنان. در واقع، روندی را که در انسان‌شناسی غرب شدیداً نقد می‌شود، ادامه می‌دهند. تمرکز آن‌ها بر موضوعات عجیب، شگفت و سنت‌های در حال نابودی است. نتیجه‌ی تحقیقاتشان هم‌همیشه این است که مدرنیزاسیون باعث شده است، این گروه‌های حاشیه‌ای بهتر با جامعه ادغام شوند.

انسان‌شناسی بومی

اوایل دهه‌ی هشتاد شاهد بحث شدیدی درباره‌ی امکان بومی‌سازی

علوم اجتماعی در حلقه‌های روشنفکری عرب بودیم. روشن‌فکران، با رد این ایده که عقب‌ماندگی علوم اجتماعی در کشورهای عربی صرفاً ناشی از تاریخ کنونی این منطقه یا به سادگی ناشی از کمبود آزادی بیان است، بر این باور بودند که می‌توان به یک روش‌شناسی و معرفت‌شناسی جدیدی برخاسته از خاص بودگی هویت عرب و بازگشت به میراث عربی به مثابه منبع پارادایم جدید، دست یافت [Hijazi, 1986]. جامعه‌شناسان، مورخان، فیلسوفان و اقتصاددانان، همه در این بحث مشارکت داشتند و بحث بومی‌سازی به کنفرانس‌ها، مجلات، کتاب‌ها و حتی به روزنامه‌های محلی و مجلات عامه‌پسند راه یافت.

اگرچه هم‌زمان بحث مشابه‌ای درباره‌ی استعمار و اوایل دوره‌ی پساستعمار بین روشن‌فکران عرب مطرح بود و بسیاری بحث بومی‌سازی را حاصل استمرار همان بحث‌های استعمار می‌دانند، اما تفاوت‌های بنیادینی بین آن‌ها وجود دارد. تحلیل‌ها و استدلال‌ها دوره‌های اول مربوط به استعمار، در عین حال که نتیجه‌گیری‌های مطالعات غربی درباره‌ی فرهنگ و جامعه‌ی عرب را رد می‌کردند، اما روش‌شناسی را از همان غربی‌ها اتخاذ می‌کردند [Laroui, 1976]. پرسش آن‌ها این بود که سنت را چگونه تغییر دهیم و خود را چگونه با دنیای مدرن سازگار کنیم. اما بحث کنونی بومی‌سازی، هر دو مفروضات نظری و روش‌شناختی بنیادی غربی را رد می‌کند و درصدد بازمینی آن‌ها براساس «اندیشه‌ی عربی» است. این بازمینی، هم به شکل رادیکال و هم به شکل اسلامی است [Arkoun, 1986; Hijazi, 1986].

پیوند بین بحث بومی‌سازی و رونق اقتصادی ناشی از نفت در دهه‌ی هفتاد آشکار به نظر می‌رسد. حال با این وضع، مدرنیته دست‌یافتنی یا حداقلی از عهده‌ی جهان عرب برآمدنی می‌نمود. اگرچه از نظر ایدئولوژیک ارتقا می‌یافت، اما در واقع به سرعت به حاشیه می‌رفت. با وجود این، رابطه‌ی بین جهان عرب و غرب را دیگر نمی‌توان به سادگی به صورت غلبه‌ی یکی بر دیگری دید. به هر حال، این امر به بحران هویت و نوعی بحران جامعه‌شناسی منجر شد. از آن‌جا که غرب را می‌توان از نظر اقتصادی به چالش کشید (یا حداقل چنین تصویری وجود داشت)، پس از نظر فکری هم قابل به چالش کشیدن است. به هر صورت، این روند در مسیر نوعی «جامعه‌شناسی عربی» افتاد و به محکوم کردن وضعیت جامعه‌شناسی پرداخت. چالش پیش‌روی روشن‌فکران عرب این بود که بیاموزند، چگونه میراث فرهنگی خودشان را جذب و مجدداً آن را بازسازی کنند تا بتوانند، با موقعیت جدید سازگار شوند [Arkoun, 1986]. آیا ممکن بود ابن‌خلدون، محقق قرن چهاردهم را به منزله‌ی منبعی برای پارادایم جامعه‌شناسی بومی که توانسته بود روح هویت جامعه‌ی عرب را فهم کند، تلقی کرد؟

این چالشی آشکار بود؛ نه تنها نسبت به مفاهیم و پارادایم‌های



دفتر انتشارات کمک آموزشی

آشنایی با مجله های رشد

مجله های رشد توسط دفتر انتشارات کمک آموزشی سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی وابسته به وزارت آموزش و پرورش، با این عناوین تهیه و منتشر می شوند:

مجله های دانش آموزی (به صورت ماهنامه - ۸ شماره در هر سال تحصیلی - منتشر می شوند):

- **رشد کودک** (برای دانش آموزان آمادگی و پایه ی اول دوره ی ابتدایی)
- **رشد نوآموز** (برای دانش آموزان پایه های دوم و سوم دوره ی ابتدایی)
- **رشد دانش آموز** (برای دانش آموزان پایه های چهارم و پنجم دوره ی ابتدایی).
- **رشد نوجوان** (برای دانش آموزان دوره ی راهنمایی تحصیلی).
- **رشد جوان** (برای دانش آموزان دوره ی متوسطه).

مجله های عمومی (به صورت ماهنامه - ۸ شماره در هر سال تحصیلی منتشر می شوند):

- **رشد آموزش ابتدایی، رشد آموزش راهنمایی تحصیلی، رشد تکنولوژی آموزشی، رشد مدرسه فردا، رشد مدیریت مدرسه**
- **رشد معلم (دو هفته نامه)**

مجله های تخصصی (به صورت فصلنامه و ۴ شماره در سال منتشر می شوند):

- **رشد برهان راهنمایی (مجله ی ریاضی، برای دانش آموزان دوره ی راهنمایی تحصیلی)، رشد برهان متوسطه (مجله ی ریاضی، برای دانش آموزان دوره ی متوسطه)، رشد آموزش معارف اسلامی، رشد آموزش جغرافیا**
- رشد آموزش تاریخ، رشد آموزش زبان و ادب فارسی، رشد آموزش زبان**
- رشد آموزش زیست شناسی، رشد آموزش تربیت بدنی، رشد آموزش فیزیک،**
- رشد آموزش شیمی، رشد آموزش ریاضی، رشد آموزش هنر، رشد آموزش قرآن،**
- رشد آموزش علوم اجتماعی، رشد آموزش زمین شناسی، رشد آموزش فنی و حرفه ای و رشد مشاورمدرسه.**

مجله های رشد عمومی و تخصصی برای آموزگاران، معلمان، مدیران و کادر اجرایی مدارس

دانشجویان مراکز تربیت معلم و رشته های دبیری دانشگاه ها و کارشناسان تعلیم و تربیت تهیه و منتشر می شوند.

◆ **نشانی: تهران، خیابان ایرانشهرشمالی، ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش، پلاک ۲۶۸، دفتر انتشارات کمک آموزشی.**

تلفن و نمابر: ۸۸۳۰۱۴۷۸

خاص، بلکه نسبت به جهانی بودن علم. اگرچه پژوهش های باارزشی از درون بحث بومی سازی آغاز و انجام شد؛ از جمله انبوهی از تفاسیر درباره ی آثار ابن خلدون. اما هنوز یک سنت پارادایمی ظاهر نشده است. اگرچه این موضوع شناخته شده است که بحث بومی سازی تنها یک مسئله ی معرفت شناختی و روش شناختی نیست، بلکه دارای ابعاد ساختاری است [Hijazi, 1986]، مسئله ی چگونگی شیوه ی تولید دانش صرفاً در سطح کلی بررسی و مطرح شده است. این که هنوز جز بحث بومی سازی، دستور کار دیگری بین روشن فکران عرب ظاهر نشده است، نشان می دهد که نیروهای شکل دهنده ی علوم اجتماعی عرب، مخالفان این بحث را تخطئه کرده اند و بحث را در سطح روش شناسی محدود نگه داشته اند.

در زمینه ی انسان شناسی در جهان عرب، وضعیت روشن است. اگر انسان شناسی ذاتاً علم استعماری است و امیدی نیست که روزی از بنیان های مفاهیم امپریالیستی اش رهایی یابد، پس لاجرم انسان شناسی بومی ضرورت دارد. و اگر ابن خلدون می تواند، بنیانی برای جامعه شناسی عربی مهیا کند، پس ابن بطوطه، جغرافی دان و سیاح مشهور عرب هم می تواند الهام بخش انسان شناسی عربی باشد. از طرف دیگر، اگر انسان شناسی علم تطبیقی فرهنگ و جامعه شناخته شود، نه علم شناخت جوامع بدوی، در این صورت انسان شناسی عربی ابتدا باید وارد بحث با روندهای متفاوت در اندیشه ی اجتماعی عربی شود. چیزی که تاکنون انسان شناسی عربی در آن ساکت بوده است. و سپس باید به بحث با پژوهش های غربی در زمینه ی خاورمیانه پردازد.

زیر نویس:

۱. این مقاله ترجمه ی مقاله ای است با عنوان «انسان شناسی اجتماعی فرهنگ در دانشگاه های عربی» که در مجله ی «کارت انترپولوژی» با مشخصات زیر منتشر شده است:

Seteny Shami 1985. Socio-cultural Anthropology in Arab Universities. *Current Anthropology*, Vol. 30, No. 5, (Dec. 1985). Pp. 649-654.

پروفسور سنتی شامی، مؤلف این مقاله، استاد دپارتمان انسان شناسی در «مؤسسه ی باستان شناسی و انسان شناسی» در دانشگاه یارموک شهر ایربک کشور اردن است.

۲. انسان شناسی جسمانی، تقریباً در جهان عرب وجود ندارد. باستان شناسی نیز دانشی مستقل با سنت و پارادایم خاص خود، برای مطالعه ی عتیقه ها و اشیای کهن در جهان عرب است.

۳. شماره ی ویژه ی ژورنال الفکر العربی، مجموعه ی ارزشمندی از مقالات درباره ی این موضوع منتشر کرده است. برای مثال، به مقالات السید (۱۹۸۱) و النجار (۱۹۸۱) مراجعه شود.

4. Mundy

۵. مجله ی «الفکر العربی» که در بیروت منتشر می شود و در لیبی بنیان گذاری شده، از معدود نشریاتی است که غالباً متون انسان شناسی را ترجمه و منتشر می کند. در این نشریه، انسان شناسان عرب نیز مقالات خود را ارائه می کنند. شماره ی ۳۸-۳۷ ژوئن سال ۱۳۸۵، ویژه نامه ای با عنوان «روندهای معاصر در انسان شناسی و جامعه شناسی» منتشر کرد.

6. Armchair study

7. Nubians